



۲۰۲۱/۱۰/۲۷



حسینی مدنی

## اندر خیانت‌های یک افغان و طن فروش

خلیلزاد و غنی همه دستاورد های ملی و همه سرمایه های فردی مردم افغانستان را در خفا به طالبان بخشیدند و نابود کردند و اکنون دهها میلیون باشندگی افغانستان، در محاصره اقتصادی و تحریم و در معرض قحطی و گرسنگی و فلاکت، بند مانده اند و دهها هزار تحصیلکرده و نخبه و استاد و باسواد این سرزمین عزم هجرت و جلائی وطن کرده اند. و هزاران معلم و محصل و کارمند و فرهنگی، محتاج لقمه نانی باشند و پدري کودک خردسال خود را به چند هزار افغانی بفروشد تا شکم دیگر اولادش را سیر کند!



زلمی خلیل زاد از روند صلح و سیاست افغانستان برکنار شد. او رفت و یک نظام و دستاورد بیست ساله را همراه با غنی و نوچه هایش، نابود کرد.

او با توجیه گری رفت؛ توجیه او بر خیانت بزرگش در حق مردم و جمهوریت و دموکراسی این بود که افغان ها خودشان نتوانستند از فرصت بوجود آمده استفاده کنند!

خلیلزاد شیادی با مغز متعفن بود. برای اولین بار او بود که بنای سیاست قومی و حکومت بر مدار قوم را بنیاد گذاشت. همو بود که رجاله هایی همچون داکتر عبدالله و کرزی را با خود همنا ساخت و کنفرانس بن را بنیاد سیاست افغانی کرد. همین دیدگاه باعث شد تا در شراکت و تعاملات سیاسی، قوم در برابر قوم قرار بگیرد و دنیای سیاست افغانستان بر محور پشتون و غیر پشتون شکل بگیرد.

همین مغز متعفن موجب شد تا ملت شکل نگیرد و شهروند معنا پیدا نکند و باندهای قومی و تعصبات قبیله ای شکل بگیرد و ریشه پیدا کند. نتیجه تراوش این مغز متعفن، حتی پارلمان و نهادهای ملی افغانستان را نیز آلوده کرد و فریاد قومیت و صدای واگرایی در اماکن و رسانه ها نیز راه یافت و تبدیل به یک جدال بیست ساله شد تا افغانستان هیچگاه همپذیری و صداقت و عدالت را تجربه نکند و جامعه سیاسی افغانستان بیشتر به سمت واگرایی و بی اعتمادی حرکت کند.

همو بود که منبع قدرت را نیز چنین تعریف کرد: قبله سیاسی حکومت و دولت و سیاست افغانها باید رو به سمت ایالات متحده امریکا باشد و همان هم شد.

همان بود که دولت و حکومت و سیاستمدار و وزیر و وکیل امریکا را قبله سیاسی خود ساختند تا با نوع تصمیم امریکا خودشان را عیار کنند و همو بود که فشار آورد و تهدید کرد که نظام شما باید ریاستی باشد و مأمور اداره شما چنین

ویژگی‌ها داشته باشد و همو بود که مخالف فکر خود را همواره با B ۵۲ امریکایی تهدید می‌کرد و بر حکومت و مهره‌های ارگ نشین هم فرمان می‌راند.

همو بود که اداره افغانستان و ادارات افغانی را بر مبنای سلیقه خود ایجاد کرد و زبان انگلیسی را بالاتر از زبان فارسی و پشتو زبان محاوره و مکاتبه قرار داد و فرهنگ سیاسی امریکا را مبنای سیاست و اداره افغانستان قرار داد که تا هنوز هم همان است.

آیا برآستی او افغان بود؟ آیا باری از شیر مادرش چشیده بود؟ آیا نصیحت مادر را شنید و عمل کرد؟ آیا از آب و گندم این وطن خورده بود؟ که اگر چنین بود و از بستر همین وطن، به امریکا رفته و کسی شده بود؛ چگونه می‌توانست چنان مزدور به امریکا و چنین خانن به زادگاه و مردم زادگاهش باشد!

او و اشرف غنی همه دستاوردهای ملی و همه سرمایه‌های فردی مردم افغانستان را در خفا به طالبان بخشیدند و نابود کردند و اکنون دهها میلیون باشنده ی افغانستان، در محاصره اقتصادی و تحریم و در معرض قحطی و گرسنگی و فلاکت، بند مانده اند و دهها هزار تحصیلکرده و نخبه و استاد و باسواد این سرزمین عزم هجرت و جلای وطن کرده اند. و نتیجه مزدوری آنهاست که هزاران معلم و محصل و کارمند و فرهنگی، محتاج لقمه نانی باشند و پدري کودک خردسال خود را به چند هزار افغانی بفروشد تا شکم دیگر اولادش را سیر کند!

این‌ها همه دستپخت این مزدور وطنفروش و هم پپاله هایش همچون اشرف غنی احمدزی و حامد کرزی و آن مجاهد نمای لشمک و دهها دزد نکتایی دار اروپایی و امریکایی آنهاست که از طریق حکومت در غارتگری ثروت ملی، شریک شدند و برداشتند و بردند و فروختند و الباقی را تسلیم کردند و استعفا دادند و در گوشه‌ای به عشرت نشستند و سوار بر "بنتلی" عیش و نوش می‌کنند.

به یاد دارم و به چشم دیده‌ام که چه بزرگان و رهبرانی که بر ارتباطشان با خلیل‌زاد افتخار می‌کردند و از اینکه باری خلیل‌زاد را می‌دیدند چگونه باد به غیغ می‌انداختند و فخر می‌فروختند و من چه سان رنج می‌بردم که رهبران این سرزمین چرا تا این حد کم ظرف و ذبون باشند که از ملاقات و دقایقی مصاحبت با یک مزدور تا این حد بر خود ببالند و جار بزنند!

من دیدم که بعضی‌ها از اینکه با خلیل‌زاد از طریق فلان شبکه ارتباطی مسیج بازی می‌کنند چه سان ارضا می‌شوند.

من دیدم که آن مهره‌ی مزدور چگونه اینها را گپ می‌دهد و می‌دیدم که اینها چگونه سیاست و تصمیم بزرگ خود را با یک مسیج خلیل‌زاد تغییر می‌دهند و رنگ عوض می‌کنند!

سیاستمدار افغانی و بی‌خردی سیاسی آنها الزاماً و باید به این نتیجه ختم می‌شد که یک شبه و به یکبارگی به فنا بروند و نابود شوند و مردمی را به نابودی بدهند و نزد مردم، بی‌اعتبار شوند.

این سرنوشت محتوم کسانی است که خدا و مردم را از یاد می‌برند و افسارشان را بر دم‌خز می‌بندند تا دره‌ای عمیق سقوط کنند.

ما افغانها و عقب مانده‌ها انتقام را فقط در کشتن و زجر دادن می‌دانیم اما بقول سعدی: "مرده آنست که نامش به نکویی نبرند". آنانی که خیانت دیده‌اند و از اثر خیانت امثال غنی و کرزی و خلیل‌زاد بر خاک نشسته‌اند، شیوه مدنی انتقام گرفتن‌شان، بدنام کردن و ثبت کردن بعنوان مزدور و خانن و چهره پلید در تاریخ و متون یک ملت و مملکت است.

اشرف غنی بعنوان همپپاله و مهره تحمیلی امریکا بر افغانستان، به سان خلیل‌زاد در همان راستا گام برداشت و متعفن‌تر از او عمل کرد. او هم بعنوان یک مأمور در وطنفروشی و خیانت و جنایت، بدنام تاریخ افغانستان شد.

کارنامه ننگین او در ایجاد و آگرایی، در دامن زدن به تعصبات، در فساد و دزدی و بداخلاقی و دروغ‌گویی و عوام‌فریبی، ثبت تاریخ است. یاد مردم خواهد ماند که این وطن‌فروشان توسط اربابان شان بر مردم افغانستان تحمیل شدند و فراموش نمی‌کنیم که بادآورده را چگونه باد می‌برد!

اکنون انتقام مردم افغانستان از این مزدوران، سوق دادن نام آنها در کنار نامهایی همچون عبدالرحمن خان و شاه شجاع و سایر وطن‌فروشان و خاک‌فروشان است و خلیل‌زاد و غنی هم اکنون باید در زمره بدنامهای تاریخ افغانستان، ثبت حافظه و متون تاریخی افغانستان شوند؛ تا نفرین ابدی حال و آیندگان ما همواره نثار روح پلید اینها باشد.

و به یاد داشته باشیم، بودند رهبرانی که در این مسیر، از فریب خوردگان شدند، به ملت اتکا نکردند و ملتی را بر فنا دادند و پیام‌زیم که سیاستمدار غیرخدایی و غیر مردمی چه سرنوشتی را باید به انتظار بکشد!

فاعتبروا یا اولی الابصار...

